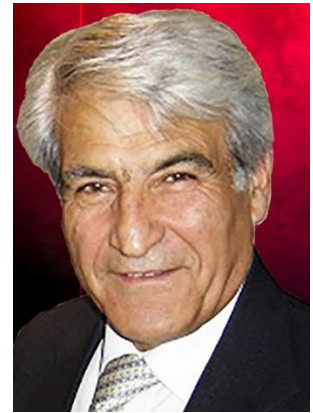


پیام آزادگان

شماره 1033 دوره جدید اردیبهشت 2734 مادی-2585 هخامنشی-می 2026 میلادی

سخنی با فرهیختگان



هومر أبرامیان

در کارنامه هر ملتی چرخه بی فرا می رسد که باورها و آیین های پیشین توان همگامی با پدیده های نوین را از دست می دهند و در زیر چرخ های شتابنده روزگار نو همانند گوش ماهی های بهم فشردده خرد و نابود می شوند.

جنبش نو اندیشی در اروپا پدیده نوینی بود که کاخ سد ستون باورهای دینی و آیین های کهن را به هم ریخت و زمینه دگرگونی های بزرگ در کرانه های گوناگون زیست مردمان را در پی آورد.

انقلاب فرانسه، و دگرگشت شتابنده فناوری در بخش های بزرگی از جهان، همه، پی آیند همان چرخه نواندیشی بودند که در سالهای 1300 زایشی زیر نام Renaissance در اروپا رخ نشان داد و پویش تاریخ را سرشتی دگرگونه بخشید. این چرخه را روزگار خرد گرایی و مردم سالاری نیز دانسته اند، در

این چرخه بود که دین سالاری جای خود را به مردم سالاری سپرد و خرد ورزی در جای خرافه باوری نشست.

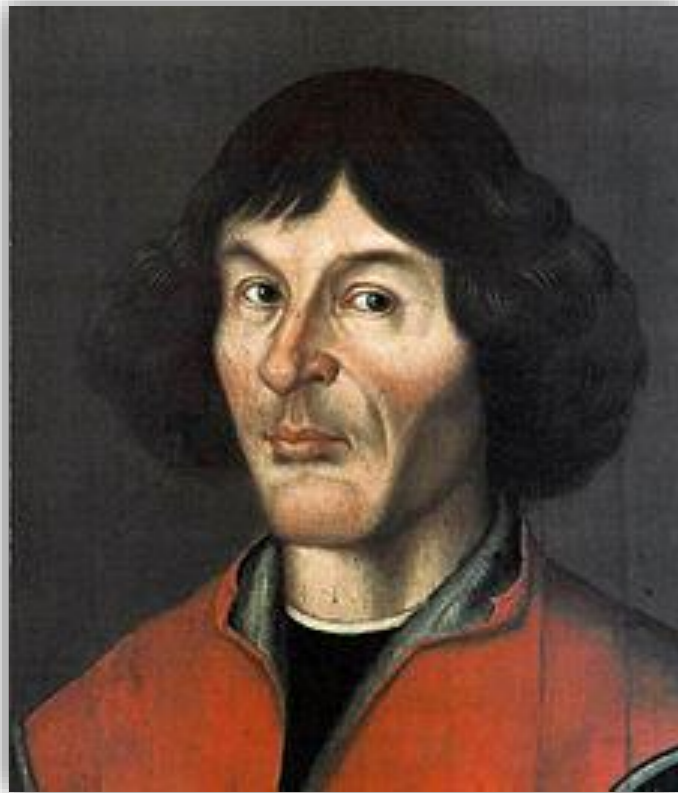
فرانچسکو گویچاردینی تاریخ نگار ایتالیایی سده شانزدهم در {تاریخ ایتالیا} نوشت:

پدران کلیسا که نیروی فرمانروایی بر بخش های بزرگی از جهان را بدست آورده بودند، بجای اینکه خار رنجی از پای گرانباران بیرون کشند، به گرد آوری سپاه پرداختند و با کشتار و شکنجه مردم بی گناه - انباشتن دارایی های روز افزون - پیدا کردن شیوه های نوین برای غارت دسترنج ستم دیدگان، و گسترش دامنه خرافه باوری، بر سیه روزگاری مردم ستم کشیده افزودند.

در پی جنبش نو اندیشی در اروپا، مردم توانستند بی هراس از تیغ و تازیانه کلیسا، نوشته های دینی را بخوانند و شایسته از ناشایست، و هوده از بیهوده باز شناسند، این چرخشی بزرگ در پویش تاریخ اندیشه بود و پیامدهای بسیار خجسته در پی داشت.

با کوتاه شدن دست خونریز کیش بانان ستم پیشه از سر مردم، خوان دانش فرا روی همگان گسترده شد دانش پژوهان توانستند بی هراس از فرمان های دژخیمانه پدران کلیسا به گند و کاو در زمینه های ناشناخته بپردازند و چهره جهان را به ارزش های نوین بیارایند - هنر چاپ نردبان فراپویی را پیش پای جویندگان دانش بر افراشت - نیروی بخار، کار دریانوردی و ترابری و بازرگانی را سامانی شایسته تر بخشید - خشکسار بزرگ آمریکا شناخته شد - شهرها و سنگ نبشته ها و دیگر ماندمانهای جهان باستان یکی از پس از دیگری از زیر خاک سر برون کشیدند - دانش پزشکی و دارو سازی با شتابی روز افزون رو پیشرفت گذاشت.

نیکولاس کوپرنیک ستاره شناس لهستانی، نادرستی باور پیشینیان (که زمین را کانون سپهر می دانستند) نشان داد و بجای زمین، خورشید را میانگاه فلک شمرد. از آن پس زمین گرانیکه جهان هستی نبود و آدمی برترین آفریده شمرده نمی شد. کوپرنیک داده های کیهان شناسی پیشین که بر بنیاد آموزه های ارسطو استوار بود را بهم ریخت و داده های دینی را به ریشخند گرفت!.



نیکولاس کوپرنیک ستاره شناس لهستانی

در سال ۱۵۳۳ دستاوردهای کیهان شناسی کوپرنیک آنچنان جایی برای خود در جهان دانش دست و پا کردند که پاپ کلمنت هفتم چاره بی جز پذیرش آنها ندید و از او خواست که کاردینال ها و بزرگان کلیسا را نیز با دریافت های شگفت انگیز خود آشنا بگرداند. کاردینال نیکلاس فون شونبرگ در نامه بی که به کوپرنیک نوشت، او را «فرزانه بزرگ» نامید و از او خواست که بی هراس از نفرین و دشنام کشیشان، آنچه را که در پژوهش های خود بدست آورده فرا دید نخبگان بگذارد!..

گالیلئو گالیله Galileo Galilei یکی دیگر از اندیشمندان برجسته روزگار نو اندیشی، با دریافتی نوین از جهان هستی، شالوده های بنیادین آموزه های کتاب مقدس را بهم ریخت!

او می گفت: جهان هستی بی هیچ پرده پوشی خود را در برابر دید ما برهنه کرده و هیچ رازی را در پس پرده نگه نداشته است، به سخن دیگر پرده بی در کار نیست که بتوان رازهای مگو را در پس آن پنهان داشت!.. این خویشکاری ماست که با کار و کوشش، در پرتو خرد و اندیشه نیک، رازوارگیهای جهان را بشناسیم و بر توانمندی های خود بیافزاییم. برای شناخت چندی و چونی جهان، باید زبان دانش را بیاموزیم

و کاری به کار دین کاران و دین باوران نداشته باشیم. دین گذاران و دین کاران چشمی برای دیدن برهنگی هوش رُبای جهان، و هوشی برای دریافت رازواری های هستی ندارند!..

او می گفت: آیین نامه سپهر را با زبان گیتی نوشته اند نه با آیه های آسمانی!..

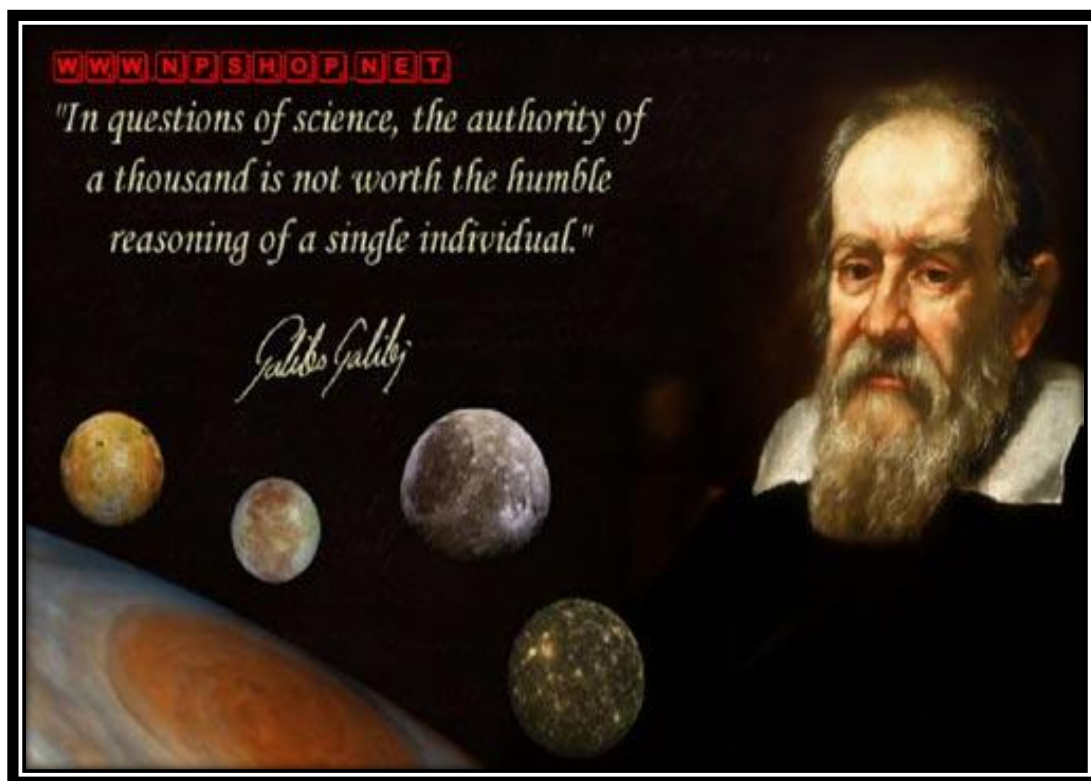
می گفت: دانش و ایمان دو مینوی نا سازگارند، کسی که دل به داده های دینی ببندد، هرگز زبان دانش را نخواهد فهمید، و آن کس که زبان دانش را آموخت دل به گفته های شبانان بیابانگرد نخواهد سپرد...

می گفت: دین و ایمان با دانش و فرزانی سر سازگاری ندارد، آن کس که دین و ایمان دارد، دانشمند و فرزانه شمرده نمی شود، و آنکه بینشور و فرزانه است دین دار و با ایمان خواهد بود!.. به گفته فردوسی:

خردمند کین داستان بشنود

به دانش گراید ، به دین نگرود

گالیله می گفت: برای شناخت چیستی و چگونگی چیزها، بجای هرگونه گمانه زنی، باید آنها را اندازه بگیریم و بسنجیم، چیزهایی را که هنوز توان اندازه گیری شان را نداریم، باید بکوشیم تا راهی برای به سنجه گذاشتن شان بیابیم...



گالیلئو گالیله ستاره شناس نامدار ایتالیایی

بدین شیوه، گالیله و دیگر بینشوران روزگار روشنگری، دانش کیهان شناسی را از دکان خرافه پروری کلیسا بیرون کشیدند و خرد و بینش آدمی را جایگزین ایمان او کردند.

رنه دکارت Rene Descartes یکی دیگر از فرزندان بزرگ نام روزگار نو اندیشی بود که داده های دینی و هستی شناسی **کتاب مقدس** را پیشیزی بها نداد! و دانش را برتر از ایمان شمرد!.. دکارت با کوتاه کردن دست خرافه بافِ پدران کلیسا از میدان دانش، چرخشی بزرگ در پویش تاریخ جهان پدید آورد، و با سخنان اندیشه انگیز خود، راه بند خرافه باوری را از پیش پای جویندگان دانش برداشت.

رنه دکارت Rene Descartes فرزانه بزرگ فرانسوی



رنه دکارت Rene Descartes فرزانه بزرگ فرانسوی

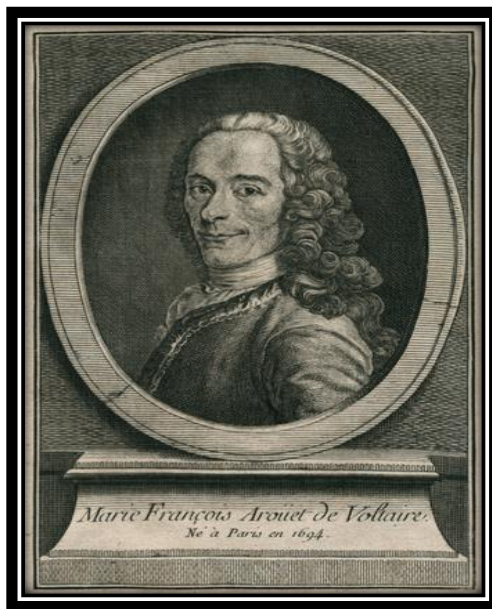
او می گفت:

آیا براستی خدایی هست؟.. اگر هست، آیا خردمند و راستکار است یا فریبنده و نادان؟..

ما خود باید دست بکار شویم و از راه دانش و بینش و آزمایش، نخست، هستی و نا هستی خدا را دریابیم، سپس اگر دانسته شد که خدایی هست!.. آنگاه ببینیم که خردمند و دادگر است یا گیج و منگ و دبنگ!.. هنگامی که پاسخ این پرسش را نیز یافتیم، آنگاه باید ببینیم که راستکار و فزاینده و بهمنش است، یا فریبکار و کاهنده و زیانکار!..

فرانسوا – ماری آرونه François Marie Arouet فرزانه بلند پایگاه فرانسوی که سپس تر نام ولتر **Voltaire** را برای خود بر گزید، یکی دیگر از برجسته ترین اندیشمندان روزگار روشنگری بود که در سال 1694 زاده شد و در سال 1778 چشم از جهان فرو بست. ولتر خرافه های دینی را بزرگترین راه بند آدمی در راه پیشرفت و فراپویی می شمرد. آشتی ناپذیری او با کلیسا و آموزه های دینی، نام ورجاوند او را گردن آویز تاریخ روشنگری کرد.

ولتر اندیشمند بزرگ فرانسوی



ولتر اندیشمند بزرگ فرانسوی

ولتر را بی باک ترین اندیشمند روزگار روشنگری دانسته اند. او تا واپسین دم زندگی دست از پیکار با خرافه باوری بر نداشت و هرگز سرسازگاری با دینکاران خدا فروش از خود نشان نداد! نوشته های دینی

را دشنامی به خرد آدمی، و دین گذاران و دین کاران را مُشتی مردم فریبکار، و دستگاه دین باوری را دکان خدا

فروشان بی خدا می دانست!

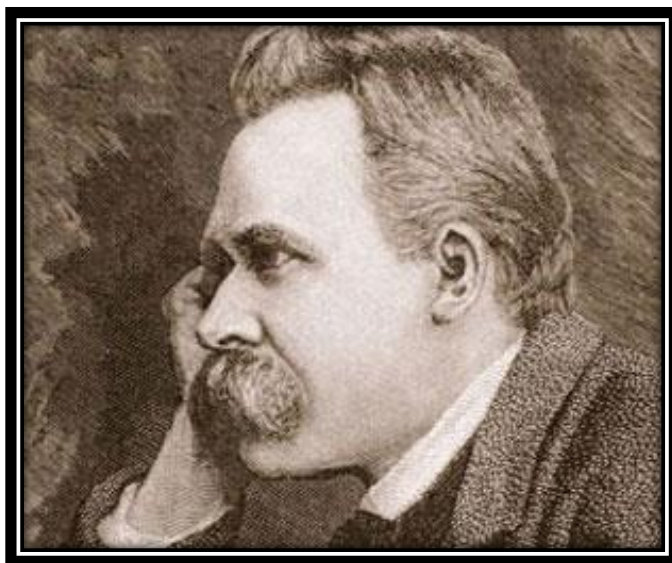
فردریش ویلهلم نیچه Friedrich Wilhelm Nietzsche از دیگر پهلوانان بالا بلند تاریخ اندیشه بود که در سال 1844 در لایپزیک پروس زاده شد و در سال 1900 چشم از جهان فرو بست.

نیچه خدا و دین را زاده پندار می شمرد و می گفت:

جهان چیزی نیست جز آنچه که هست!.. جهان فراسو دروغی بیش نیست!.. سود ما در آن است که خدا را در درون خود بکشیم و بجای خدا به زیستمدان مهر بورزیم!.. برای ما بهتر است که پیشکار مردمان باشم تا آنکه در راه الاهان پنداری خون یکدگر بریزیم!.. دین را برای کسانی ساخته اند که کمترین بویی از خرد و مردمی نبرده اند!.. آنان که نمی دانند الله آفریده شبانان بیابانگرد است به این باشنده پنداری که آفریده ذهن خرافه پرداز شبانان بیابانگرد است پناه می برند!..

او می گفت: تنها یک مسیحی راستین در جهان بود که او را نیز بر چلیپا کشتند!..

می گفت: در سرتاسر کتاب مقدس تنها یک سخن با شکوه دیده می شود، آنجا که پیلات از عیسا پرسید: راستی چیست؟! و بزرگترین شاهکار عیسا این بود که لب فرو بست و هیچ نگفت!..
می گفت: عیسا جهان را زشت و بد نامید! و همین سخن نادرست! جهان را زشت و بد کرد!..



نیچه فرزانه بزرگ آلمانی

نیچه دلباخته آموزه های زرتشت بود، در سال 1884 «چنین گفت زرتشت» را نوشت و با شیواترین سخن از زبان زرتشت «مرگ خدا» را بشارت داد!:

پس «خدا مرده است!» و شما، ای زورمداران، دیگر نخواهید توانست به نام او نهادهای خود را سرپا نگاه دارید!... خدایی که همه چیز رامی دید، حتی انسان را، می بایست بمیرد! آدمی تاب آن نداشت که چنین شهادی را زنده نگهدارد!.. آری، «خدا مرده است!» پلیدی مردمان او را کُشت!..

من به شما آبر انسان را می آموزانم، انسان چیزی است که بر او چیره می باید شد، برای چیره شدن بر او چه کرده اید؟.. همه باشندگان تا کنون چیزی فراتر از خویش آفریده اند: اما شما می خواهید فرو نشستن این مدّ بزرگ باشید و بس؟ و بجای چیره شدن بر انسان چه بسا به حیوان باز گردید؟..

بوزینه در برابر انسان چیست؟ چیزی خنده آور یا چیزی مایه شرم دردناک! انسان در برابر آبر انسان همین گونه خواهد بود، چیزی خنده آور یا چیزی مایه شرم دردناک! شما اکنون راهی را که از کرم به انسان می رسد در نور دیده اید و هنوز بسا چیزهای کرم وار در شماست!.. روزگاری بوزینه بودید و هنوز نیز انسان از هر بوزینه بی بوزینه تر است!..

در چنین روندی بود که اندیشمندان دلیر روزگار روشنگری در اروپا، توانستند کلیسا را سنگر به سنگر پس برانند و با کوتاه کردن دست خونریز کیش بانان تبه کار از سر مردم، سیمرخ اندیشه را از بند خرافه باوری های دینی رهایی بخشند، ولی شوربختانه فروغ این خورشید به سرزمین ما نرسید!..

در میهن خرافه کوبیده ما دیر زمانی بود که خورشید دانش فرو نشسته و توان سر برون کشیدن از ژرفای تاریک خرافه باوری های هزار و چهارصد ساله را نداشت! انگاری که در اینجا، بجای الله، خورشید مرده بود!..

سدها سال جنگ و ستیز با اُزبک ها در شمال، و تُرک ها در باختر، و شورش پی در پی سران ایل ها و تبارهای گوناگون ایرانی در درون کشور، زمینه برای پدید آمدن آرامش و بی هراسی، که بایسته پیشرفت فرهنگ و نیروی سازنده آینده نگر است بر جای نگذاشت، و از سوی دیگر سید سبترگ امپراتوری عثمانی در باختر – برای چندین سده پیاپی، پیوندهای سیاسی و فرهنگی ایران با کشورهای در راه پیشرفت را از بیخ و بُن بریده بود. بدین گونه، پرتو آن تکاپوی جهانی و فروغ خورشید روشنگری بر ایران نتابید.

در پی یورش تازیان بیابانگرد بی فرهنگ به نیابوم اهورایی ما، و پس از آن تُرک تازی های تُرکان مُغول و دیگر تبارهای بیابانی، نه تنها خورشید خرد، ونکه خورشید آزادگی نیز در آسمان فرهنگ ایران فرو نشست! در این چرخه دراز هزار و چهارصد ساله که آیین های بیابانی زمینه فرمانروایی ضحاک و افراسیاب ها را بر میهن ما فراهم آوردند، ستاره های فراوانی در آسمان فرهنگ ایران درخشیدند، ولی فروغ آنها چاره ساز مردم ایران، و رهایی بخش سیمرخ اندیشه از سیاه چال خرافه باوری های خانمان سوز نشد... شاهنامه فردوسی که دستاورد سی سال کار و کوشش پیر شهنامه گوی توس بود از دست دینکاران دژمنش به قهوه خانه ها پناه برد!.. دیوان حافظ همنشین جویندگان فال شد!.. از عبید زاکانی چیزی جز موش و گربه اش شایسته خواندن دانسته نشد!.. منصور حلاج به گناه راست گویی سرش بر باد رفت!.. اندیشمندان و بینشوران ایرانی یکی پس از دیگری بر سر آرمان خود جان باختند و بس بسیاری که نامشان نیز در غبار تاریخ گم شد. دامنه نُخبه کُشی از میرزا آقا خان کرمانی و احمد کسروی نیز گذشت و تا به روزگار ما رسید، و سدها فرزانه دلباخته فر و فرهنگ ایرانشهری مانند دکتر کوروش آریامنش و منوچهر فرهنگی و فرود فولادوند شایان کاویانی، و فریدون فرخزاد و بس بسیاری دیگر را به خاک و خون کشید.

با روی کار آمدن شاه اسماعیل صفوی چرخه بی در کارنامه ایران آغاز شد که می توان آن را چرخه سوارکاران زور آور، و یا زور آوران سوارکار نامید. هر که تیغش بُرنده تر بود آن را بر گردن ما آزمود و بر ژرفای تیره روزگارهایمان افزود..

این چرخه با مرگ آغا محمد خان قاجار پایان رسید و با روی کار آمدن فتحعلی شاه قاجار برگ نوینی در کارنامه ایران گشوده شد که می توان آن را چرخه شترنگ سیاسی و یا روزگار تاخت و تاز سیاست پیشه گان بیگانه در ایران نامید.

در این چرخه که شاید بتوان آن را سیاه ترین چرخه در کارنامه ایران شمرد، شترنگ بازان گُهنه کار سیاسی که پیش از رسیدن به ایران، بسیاری از سرزمین های بزرگتر و آباد تر از میهن ما را از پای درآورده، و فرهنگ و زبان و شناسه مردمی آنها را تباه کرده بودند، پایشان به ایران رسید. اینها با بهره گیری از خرافه پردازی دینکاران، و دین باوری مردم، و فزونخواهی فرمانروایان خود کامه، همه آنچه را که از پس یورش تازیان و تُرکان و ایلخانان و سرداران و دینکاران برجای مانده بود به تاراج بردند و مغز و خرد و اندیشه ما را تباه تر از آنچه بود کردند.

در پایانه سده شانزدهم زایشی، در آن هنگامه پر جنبشی که مردم اروپا در یک تکاپوی همگانی در کار پیشرفت و نو آوری بودند، یک رشته پیوندهای سیاسی میان دولت ایران و دولت پادشاهی انگلیس (به میانجیگری برادران شرلی) برپا شد. در سال 1622 دولت انگلیس با بستن پیمانی با ایران (که در آن زمان در گیر جنگ با پرتغالی ها بود) با ایران همزور شد و دهانه شاخاب پارس را از دست پرتغالی ها بیرون کشید.

کمپانی هند شرقی که در هم چشمی با فرانسوی ها در هند برپا شده بود، در سال 1617 با گرفتن فرمانی از **شاه عباس یکم**، برای فرستادن نماینده یی به دربار ایران، دامنه کار خود را از هند تا به ایران گسترش داد.

در سال 1750 ارتش انگلیس، ارتش فرانسه را در هندوستان در هم شکست و پس از چیره شدن بر هند به سوی ایران خیز برداشت.

در سال 1763 دولت پادشاهی انگلیس از **کریم خان زند** پروانه گرفت که یک **دفتر بازرگانی!** در بوشهر برپا کند. در این زمینه، **لرد کرزن Lord Curzon** سیاستمدار و ایرانشناس نامدار انگلیسی در جایی گفته بود: **گشودن یک دفتر بازرگانی ساختگی!.. در پی آن حقوق سیاسی!.. و سپس فرا خواست های دیگر خواهند آمد!..**

در سال 1800 زایشی با در آمدن یک کارگزار انگلیسی بنام **سر جان ملکوم** به ایران، دست بیگانگان برای غارت و چپاول میهن ما درازتر شد.

سیاست کاران انگلیس برای چیره شدن بر دستگاه فرمانروایی و اداره کردن سرزمین های گوناگون، پیش از هر چیز، **آهرم** هایی را جستجو می کردند که بیمارمندی آنها بتوانند بر مغز و روان و اندیشه مردم آن سرزمین چیره گردند و دارش و دسترنج شان را به یغما بَرند، در میهن اسلام کوبیده و آخوند زده ما، کار آمد ترین **آهرم**، نیروی دین باوری مردم بود. آنها بزودی پی بردند که در ایران آخوند زده، **دین از دولت توانا تر است!..** اکنون آنچه را که می بایست می آموختند این بود که این نیروی **سُترگ** دین باوری را چگونه در راستای آرمان های ایرانسوز خود سو دهند! و سرانجام دانستند:

1- باید با رخنه کردن در میان بزرگ عمامه داران شکمبار، به هر بهایی که شده آنها را بخرند و با خود همراه کنند!..

2- بایدبه یارمندی بزرگ عمامه داران، مردم را نسبت به پادشاه بدبین، و دستگاه فرمانروایی را از توان بیاندازند.

3- باید با بهره گیری از فرهنگ شبان رمه یی! پایه های دستگاه ولایت فقیه را هر چه استوار تر، و بندهای تباه کننده خرافه باوری را هر چه تنگ تر بر دست و پای مردم ایران بندند!..

4- باید پادشاه را نیز به میان «رمه» بکشانند و آخوند مزدوری بنام قائد اعظم را به شبانی او بر گمارند!..

5- باید مردم را نسبت به شناسه مردمی و فرهنگ و تاریخ خود بدبین کنند!.

6- باید با گسترش دروغ و تقیه و چاپلوسی و دزدی و رشوه خواری در میان مردم، کاری کنند که ایرانیان، خود را خوارترین مردم جهان، و هر بیگانه فرومایه را بر تر از خود بشمارند!.

7- باید مردم را از آسایش و شادمانی که زمینه ساز جهش و جنبش و فراپویی اند دور نگهدارند!..

8- باید هرچه بیشتر بر سنگینی بار گرانباران بیافزایند!..

9- باید در میان مردم جدایی بیافکنند و آتش ناسازگاری میان شیعه و سنی و مسلم و مؤمن و کرد و بلوچ و فارس و آذری و لر و دیگران را هرچه فروزان تر کنند!.

10 - باید کاری کنند که مردم پادشاه را دشمن، و رهبران دینی را دوستان خود بدانند!..

11 - باید با گرفتار کردن سپاه ایران در جنگ های خانمانسوز، توان هرگونه سرپیچی دولت از خواسته های بد فرجام خود را از میان بردارند!..

12 باید کاری کنند که دولتمردان ایران بباورند که بازی شترنگ سیاسی را آموخته اند!.. تا با این نیرنگ آنها را بر سر میز شترنگ بنشانند و دار و ندار کشور را یکجا بچاپند!..

در چنین راستای بد فرجامی بود که فتحعلی شاه قاجار با فرمان جهادی که از سید محمد مجاهد، و ملا احمد نراقی دریافت کرد به روسیه لشکر کشید و در پی شکستی شرم آور، بخش های بزرگی از آن خاک آخوند زده را به روسیه تزاری بخشید!..

آن دو آخوند ایرانسوز، و تتی چند از دیگر آخوندهای ایران ستیز به او گفته بودند که اگر خود را آماده کار زار با ارتش روسیه نکند، خود دست بکار جهاد علیه کفار!.. خواهند شد. سید محمد باقر بهبهانی از کربلا به تهران آمد و به امامان جمعه و جماعت در همه شهرهای ایران نامه نوشت و همگان را به همازوری فرا خواند تا شاه را به پذیرش فرمان جهاد از سوی مراجع دین و ابدارند!..

شمار بزرگی از آخوندها، کسانی مانند: حاج ملا محمدجعفر استرآبادی، آقا سید نصرالله استرآبادی، حاج سید محمد تقی برغانی، سید عزیزالله طالشی و بسیاری دیگران، به مانسگاه تابستانی فتحعلی شاه در

سلطانیه رفتند تا راه گریز از جنگ با روسیه را بر او ببندند!.. چند آخوند دیگر مانند احمد نراقی و ملا عبدالوهاب قزوینی با کفن های سپید آمدند تا شاه خرد باختۀ خرافه باور را به پذیرش فرمان جهاد اسلامی و نبرد با کفار روسیه وا بدارند!..

شکست علیشاه شاه قاجار! که خرد خود را در بازار دین باوری گم کرده بود، از سید محمد مجاهد خواست که فرمان خود را بر روی کاغذی بنویسد تا در شب اول قبر آن نوشته را به نکیر و منکر نشان دهد و بگوید: من بیگناهم!.. من به فرمان ولی فقیه دست به لشکرکشی علیه کفار زدم!..

شمشیری را که دولت پادشاهی انگلیس، به دستاویز جهاد با کفار! و به یارمندی مراجع دین در دست شاه قاجار گذاشته بود، هفده شهر زیبای کافکار را از دامن مام میهن پاره کرد، و شیر ایران گربه شد!.. این شترنگ سیاسی در میدان ناخُجسته بی دانشی و خرافه پروری مردم ایران همچنان دنباله یافت تا به روزگار ناصرالدین شاه رسید. گزارش حاج سیاح پس از بازگشت از اروپا، گوشه یی از سیه روزگاری مردم ایران را در آن روزگار تیره فرا دید ما می گذارد:

«... جماعت عمامه بسرها همه جا را پر کرده و همه مقامات را صاحب شده اند، کسی نمی داند کدامیک از آنها فهم و سواد دارد و کدامیک ندارد، همه نام آیت الله و حجت الاسلام و شیخ و ملا دارند، و کارشان این است که به اسم شریعت هر چه می خواهند بکنند و جلوه ر چه را نمی خواهند بگیرند. مومن می سازند، تکفیر می کنند، معامله بهشت و جهنم می کنند، کسی جرات ندارد بگوید آقا دروغ می گوید، زیرا بیرق و اشریعتا بلند می شود، به آنها ایراد می گیری، می گویند ایراد به مجتهد جایز نیست، تکذیب می کنی مثل این است که خدا و پیغمبر را تکذیب کرده یی، به هیچ آخوند گردن کلفتی نمی توان گفت که مجتهد نیست یا که عادل نیست زیرا جمعی قلچماق پشت سرش دارد که هر چه بگوید می کنند... و اما مردم.. گرد اندوه بر روی همه نشسته است، رنگها زرد، بدنها لاغر، لباسها کثیف، لب ها آویخته، چشم ها بر زمین، گویا خرمی و نشاط از این مملکت رخت بر بسته و بجز نوحه و زاری چیزی برجای نمانده است، آنچه باقی مانده است زیارت رفتن و نعش کشیدن و نمازجماعت خواندن است!..»

سر انجام همین مردمی که جز زیارت رفتن و نعش کشیدن و نمازجماعت خواندن کاری نداشتند! با همان بدن های لاغر و جامه های چرکین و لب های آویخته، به جنبش مشروطه پیوستند تا خود را از زیر تیغ و تازیانه فرمانروایان ستم پیشه برهانند، ولی این بار هم آنکه پیروز از میدان بدر آمد آخوند بود نه مردم!..

شیخ فضل الله نوری یکی از سرسخت ترین دشمنان جنبش مشروطه در برابر آزادی خواهی مردم بالا برافراشت و به مردمی که برای فرو بردن یک دم هوای آزادی بپا خاسته بودند گفت:

« ای خدا پرستان، این شورای ملی و حریت و آزادی و مساوات و برابری و اساس قانون مشروطه حالیه لباسی است به قامت فرنگستان دوخته که اکثر و اغلب طبیعی مذهب و خارج از قانون الهی و کتاب آسمانی هستند هویدا است. این فرقه فرنگان که سپاس دین و آیین ندارند قهراً و بالضروره ناگزیر از تأسیس ذاکون و قانونی خواهند بود که اساس مملکت داری و سیاست گذاری و تنظیمات ملکیه و انتظامات کلیه و حفظ حقوق و نفوسشان در تحت آن قانون و مربوط بدان ذاکون باشد و الاحیات و زندگانی صورت نیندد، بلکه مجبور از مشروطیت نیز خواهند بود... ولی ما فرقه علیه اسلامیان که با افتخار و مباحات بحمدالله و المنه کتابی داریم آسمانی، ناسخ صحف انبیا جین قرآن مجید و پیغمبری عقل اول و صفوت آدمیان که و ما ینطق عن الهوی ان هولا وحی یوحی، عاشیه رسالتش به دوش و حلقه اطاعتش در گوش چگونه توانیم به مجلس آزادان در آیم و شورای ملی و مساوات بخوایم متابعت فرنگان خسیس و مشروطه طلبان پاریس و انگلیس نمایم دین به دنیا فروشیم و در تحریف کتاب خدا بکوشیم...»

این شیخ تازی پرست ایرانسوز در باره آزادی می گفت:

بنای قرآن بر آزاد نبودن قلم و لسان است! اعتقاد به آزادی حرف اشتباهی است و این سخن در اسلام کلیتاً کفر است!.. اگر از من می شنوید، لفظ آزادی را بردارید که عاقبت این حرف ما را مفتضح خواهد کرد!..

هنگامی که سخن از برابری به میان آمد، و گفته شد که مردم، جدای از دین و باورشان باید در برابر قانون یکسان شمرده شوند گفت:

ای بی شرف! و ای بی غیرت! ببین صاحب شرع برای این که تو منتحل به اسلامی، برای تو شرف مقرر فرموده و امتیاز داده تو را و تو خودت از خودت سلب امتیاز می کنی و می گویی: من باید با مجوس و ارمنی و یهودی برادر و برابر باشم؟»

در پاسخ کسانی که خواهان راه اندازی دبستان و دبیرستان برای دختران بودند، به ناظم الاسلام کرمانی که روز نامه نگار روزگار و از هواداران برپایی کانون های آموزشی برای پسران و دختران بود گفت:

«ناظم الاسلام!». تو را به حقیقت اسلام قسم می‌دهم!. آیا این مدارس جدیده خلاف شرع نیست؟! و آیا ورود به این مدارس مصادف با اضمحلال دین اسلام نیست؟ آیا درس زبان خارجه و تحصیل شیمی و فیزیک عقائد شاگردان را سخیف و ضعیف نمی‌کند?!..

شیخ فضل الله نوری در رویارویی با سردمداران جنبش مشروطه شکست خورد و سرانجام به دار کشیده شد، ولی چنانچه دیدیم، در آن آوردگاه سرنوشت ساز نیز پیروزی فرجامین از آن شیخ فضل الله نوری بود نه از آن مردم و رهبران جنبش مشروطه!.. به سخن دیگر، آنکه پیروز از آن میدان بدر آمد آخوند بود نه روشنفکر!.. آخوندها با بهره گیری از نیروی دین باوری مردم، اصل دوم مُتتم قانون اساسی را که ننگین ترین قانون ایرانسوز بود گردن آویز جنبش مشروطه و مردم ایران کردند:

مجلس مقدس شورای ملی که بتوجه و تأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه؟! و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام! خلد الله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه کثرالله امثالهم!.. و عامه ملت ایران تأسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام صلی الله علیه و آله و سلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجودهم بوده و هست لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هینتی که کم تر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند باین طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسلام بیست نفر از علماء که دارای صفات مذکوره باشند معرفی بمجلس شورای ملی بنمایند پنج نفر از آنها را یا بیش تر بمقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا بحکم قرعه تعیین نموده به سمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلسین عنوان می شود بدقت مذاکره و غور رسی نموده هریک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند! و رأی این هیأت علماء در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده با زمان ظهور حضرت حجت عصر عجل الله فرجه تغییر پذیر نخواهد بود...»

در چنین مجلس آخوند زده بی بود که آیت الله مدرس هنگامی که سخن از حق رای زنان به میان کشیده شد گفت:

«... از اول عمر تا به حال بسیار در بر و بحر ممالک اتفاق افتاد بود برای بنده، ولی بدن بنده به لرزه درنیامد و امروز بدنم به لرزه آمد!! اشکال بر کمسیون اینکه اسم نسوان را در منتخبین برد، که از کسانی که حق انتخاب ندارند نسوان هستند... خداوند قابلیت در اینها قرار نداده است که لیاقت حق

انتخاب داشته باشند، مستضعفین و مستضعفات و آنها از این نمره‌اند که عقول آنها استعداد ندارد. گذشته از اینکه در حقیقت نسوان در مذهب اسلام تحت قیومیتند، الرجال قوامون علی النساء، در تحت قیومیت رجال هستند!»

و سرانجام در چنین مجلس کپک زده از اندیشه های واپسگرانه بود که در نظامنامه آن، زنان در کنار دیوانگان و دزدان و قاتلان و گدایان جا گرفتند: «.. زنان - خارج شدگان از دین اسلام - دیوانگان - تبعه خارجه - دزدان و قاتلین - گدایان و متکدیان و اشخاصی که کمتر از ۲۰ سال داشتند، فاقد حق رأی شناخته می شوند!...»

آری، شیخ فضل الله نوری به فرمان رهبران جنبش مشروطه بر دار کشیده شد، ولی مردم ایران که نمی توانستند سر از بند ضحاک بیرون کنند! پیروزی فرجامین را به شیخ فضل الله نوری ارمغان دادند... سال ها پس از هنگامه مشروطه خواهی، جلال آل احمد در نوشتار ننگین و شرم آوری زیر نام: «خدمت و خیانت روشنفکران» نوشت:

« از آن روز بود که نقش غرب زدگی را همچون داغی بر پیشانی ما زدند و من نعل آن بزرگوار!.. را بر سردار همچون پرچی می دانم که به علامت استیلای غرب زدگی پس از ۲۰۰ سال کشمکش بر بام سرای این مملکت افراشته شد!...»

جلال آل احمد که در آن روزها همراه با سیمین دانشور و علی اصغر حاج سید جوادی و ایران ستیزان دیگری همانند آنها درفش روشنفکری را بر دوش می کشید! در ستایش از شیخ فضل الله نوری از خمینی هم پیشی گرفت.

خمینی گفته بود:

«لکن راجع به همین مشروطه و این که مرحوم شیخ فضل الله رحمة الله ایستاد که مشروطه باید مشروعه باشد، باید قوانین موافق اسلام باشد. در همان وقت که ایشان این امر را فرمود و متمم قانون اساسی هم از کوشش ایشان بود. مخالفین و خارجی هایی که قدرتی را در روحانیت می دیدند کاری کردند که برای شیخ فضل الله مجاهد مجتهد و دارای مقامات عالیه یک دادگاه درست کردند و یک نفر منحرف روحانی نما، او را محاکمه کرد و در میدان توپخانه، شیخ فضل الله را در حضور جمعیت به دار کشیدند... جرم شیخ فضل الله بیچاره چه بود؟ جرم شیخ فضل الله این بود که قانون باید اسلامی باشد. جرم شیخ

فضل الله این بود که احکام قصاص غیر انسانی نیست. انسانی است!!.. او را دار زدند و از بین بردند و شما حالا به او بدگویی می کنید...»

سر انجام در چنین راستا و سوی بد فرجامی که ما را به آن کشانده بودند به سال 57 رسیدیم...

به گفته سیمین دانشور: دوره قهر الهی را پشت سر گذاشتیم و به دوره لطف الهی فراز آمدیم!..

علی اصغر حاج سید جوادی که از درفش داران جنبش روشنفکری در ایران بود، در هفته نامه جنبش نوشت: امام با صدای نوح و تیشه ابراهیم.. با عصای موسی و با هیأت صمیمی عیسی.. و با کتاب محمد و دشت های سرخ شقایق آمد و خطبه رهایی انسان را فریاد کشید!.. وقتی امام بیاید دیگر کسی دروغ نمی گوید!.. دیگر کسی به در خانه خود قفل نمی زند!.. دیگر کسی به باج گزاران باج نمی دهد!.. مردم برادر هم می شوند و نان شادی هاشان را با یکدیگر به عدل و صداقت تقسیم می کنند!.. دیگر صفی وجود نخواهد داشت!.. صف های نان و گشت و نفت و بنزین، صف های مالیات، صف های نام نویسی برای استعمار؟!.. و صبح بیداری و بهار آزادی لبخند می زند، باید امام بیاید تا حق به جای خودش بنشیند و باطل و خیانت و نفرت در روزگار نماند...

خط مشی زندگی فکری و سیاسی و اجتماعی آیت الله خمینی در مسیر ولایت فقیه... یعنی دوستی و محبت، و نمونه بی از شجاعت و فضیلت و تقوا، هر لحظه از زندگی امام می تواند سرمشقی عظیم از ایثار و اخلاص و قاطعیت رای ما باشد...

و این چنین شد که ما به دستیاری دانش آموختگان پرورش نیافته، و روشنفکر نمایان تاریک اندیش و سیه دل خود از آستانه سده بیست و یکم به روزگار حجاج ابن یوسف پرتاب شدیم!..

دریغا و دردا که هنوز در میان خیزابه های در هم شکننده باورهای دینی و آیین های بیابانگردان بی فرهنگ دست و پا می زنیم و راهی بسوی رستگاری نمی یابیم!..

خیزابه های پر خروش این دریای بهم ریخته هر روز ما را از کرانه های جان بخش فرهنگ ایرانشهری دور و دور تر می کنند، دریغا که نه کشتی نجاتی هست و نه تخته پاره بی!..

امروزه سد ها هزار پزشک و کارد پزشک ورزیده داریم که هر یک در رشته خود از بهترین های جهان اند، ولی یک پزشک کار آزموده که نسخه بی برای دردهای بی درمان ما بنویسد نداریم!..

سدها هزار مهندس راهساز داریم که توان ساختن پیشرفته ترین جاده ها را دارند، ولی یک مهندس کار
گشته که راهی برای رهایی از این روزگار بد هنجار پیش پای ما بگذارد نداریم!..

سدها هزار مهندس خانه ساز داریم که می توانند با شکوه ترین کاخ ها را در جهان بسازند، ولی یک مهرآز
کارشناس که بتواند خانه بی برای روان سرگردان ما بسازد نداریم!..

سدها هزار سیاست کار داریم، ولی یک سیاست مدار چاره ساز نداریم!..

ما با شتابی سر سام آور بسوی نا کجا آباد پیش می رویم..

اگر بپذیریم که خاستگاه این پریشان روزگاری، همان بی دانشی و خرافه باوری و نا آگاهی ما است (که
جز پذیرش چاره بی هم نداریم) آنگاه باید این سخن را نیز بپذیریم که یگانه راه رهایی از این روزگار نا
بسامان پدید آوردن یک کانون توانمند دانش افشانی است.

در اینجا سخن از دانش پزشکی و مهندسی و زمین شناسی و کیهان شناسی و دیگر دانش هایی از این
دست در میان نیست، در اینجا سخن از آنگونه دانش در میان است که رهایی بخش میهن از این پریشان
روزگاری باشد.

خدا حافظی با نام های زشت عربی



دکتر روزبه آذربرزین

هموطن : در دوران تلافی بر چیده شدن بساط آخوند و آخوند بازی و زمانیکه مردم ما روی از مذهب واپسگرا ، خون ریز و جاهل و گدا پرور اسلام بر تافته اند ، فرهنگ از یاد رفته ایران را شکوفا کن .
زمان زدودن اندیشه های بیگانه پرستی و از خود بیگانگی فرا رسیده است .

در جریان تنظیم بزرگترین منبع اطلاعاتی در مورد ویرانگران ، جنایتکاران ، غارتگران و خائنین به ایران و ایرانی در 47 سال گذشته در کتاب ده جلدی سیاه چهرگان تاریخ بار دیگر به نام و نام فامیلی های زشت عربی که برای آنها در لغتنامه های معتبر معنی خاصی وجود ندارد و من در آوردی است برخورد کردم. پیش از پرداختن به آنها بیان این نکته لازم است :

آنهایکه می خواهند بی درد سر بر کشوری فرمان برانند، تا کسی یارای ایستادگی و توان خرده گیری نداشته باشد ، نخستین گام را در راه از میان بردن خرد و اندیشه مردم به کار گرفته و فرهنگشان را

مورد تک قرار میدهند. اندیشه مردم را به بردگی کشانده و مردمی که منش و والائی و ابر تنی خود را از دست بدهند و بر ارزش های خویش بیگانه بمانند و پیوندشان با گذشته و تاریخ و نیاکانشان بریده شود و فرهنگ خود را نشانند ، به سادگی گوشواره بندگی را بر گوش و چنبره بردگی را به گردن می افکنند و به هر کار زشت ، زننده و نکوهیده ای دست میزنند ، زیرا به ناگواری و پستی آن آگاه نیستند در این راستا تشویق مردم برای گذاشتن نام بر فرزندانشان که از آنها غلام و برده برای مثنی عرب بیابانگرد وحشی و دور از تمدن در 47 سال زمامداری تازی پرستان دستار بند شکل دهشتناکی بخود گرفت کار ساز بود. غلامرضا ، غلامعباس ، عبدالرضا ، عبدالحسین ، غلامعلی و.... کدامشان نشان از آزادگی دارد؟

در فراشد چیرگی تازیان بر ایرانیان ، پس از کشتار و ویرانی ها ، به آتش زدن تمامی نسکخانه ها (کتابخانه ها) و به آب سپردن دفتر های دانش ، بینش ، به نابودی شهری گری (تمدن) ما پرداختند و نام های زشت عربی جای نام های پرافتخار پارسی را گرفت. پوراندخت به صدیقه و کبرا تبدیل شد و بجای رستم ، علی دژخیم محمد نشت .

آنها در این راه پیروز شدند. آنها ، ایرانیان را تهی از همه چیز نشان دادند و پیشینیان ما را آماده پذیرفتن هر گونه اندیشه خوار کننده و ناپسند و زشت کردند. آنها کاری کردند تا ایرانی پس از چهار ده سده ، هماره سر بر فرمان آنها به زیر آورد و خود را بنده و غلام ویران کنندگان سرزمینش شناسائی

کند. تازیان با شبیخون هراسناک به زبان و ادب پارسی تا دویست سال اجازه پارسی سخن گفتن و نوشتن را ندادند و پس از جاری شدن زبان پارسی بوسیله خود و یا نوکران خود ، زبان ما را چنان با آلوده واژگان عربی . کردند که امروز بخش بزرگی از زبان پارسی را واژگان عربی بر پا کرده اند شوربختانه این نیرنگ تازیان و نوکران آنها کارساز شد وتوده های بی اندیشه و مردم ناآگاه در دامی افتادند که تازی پرستان دستار بند می خواستند. آنها نام های ایرانی را به عربی چرخش دادند و اینکار تا جایی پیش رفت که در این نوشتار بدانها اشاره خواهم کرد .

در پیروزی فتنه خمینی در سال 57 شاهد نامگذاری های فراگیر و زشت بر کودکان خود بودیم . دودمان بی آبرو و گدا پرور صفویه و پس از آن جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی بزرگترین آسیب را به پیکره فرهنگ ایران وارد نمود تا جائیکه شاه ایران ، شاه عباس خود را سگ آستان علی (کلب علی) شناسائی کرد.

پیش از پرداختن به فرنام نوشتار درخواست من این است که :

ایرانی، ایرانی بیندیش ، ایرانی بنگار و ایرانی بزی

از پیوند خجسته دو دلداده ، هستی ها جان میگیرد و میوه های درخت زندگی را چه بنامیم که نشان از آزادگی ، سرافزاری و والائی داشته باشد؟ نامی که در تمام د رازنای زندگی براندازه شناسائی نوزاد باشد. بیگمان گزینش این نام چکیده ای از زندگی خانوادگی هر فرد و گویای اندیشه و پنداری است که بر آن خانواده سایه افکنده است و همواره رنگی از باور ها ، رفتار ها و منش ها را دارد. نام باید زیبا ، با شکوه ، پر مایه و برازنده باشد.

همو طن : هستی و منش هر کس در نام و نشان اوست. در ایران باستان ، نام زنان همواره با آوائی دلنشین با درونمایه آزادگی و پشتوانه ای از زیبایی ، راستی ، پاکي ، مهربانی همراه بوده و نام مردان از نیرومندی ، دلاوری ، جوانمردی ، آزادگی ، گردنفرازی و پیروزی سخن میگفته است. چه شد که نام دختران ما از : آزاده ، آزاد چهر ، آفرین و آرمین دخت با صغرا و صدیقه و کبرا عوض شد ؟ و نام پسران ما : آریو برزن (شکوه آریا) ، سورن ، شاهین و رستم با غلامعلی ، باقر (گاو چاق شیرده) ، اصغر ، جعفر (ماده شتر) حمزه (خار بیابان) جابجا شد ؟

نامهائی که خردگم کردکان ایرانی بر فرزندانشان گذاشته اند آنچنان پوچ ، بی ارزش ، سست و تهی از
چم و فرو مایه است که بیشتر مردم از درونمایه آن بی خبرند نظیر نام هائی که عرب ها بر پسران
ودختران خود می گذارند

اسحاق : خشک پستان

اصغر : کوچک و حقیر و پست

امیه : کلفت ، نوکر ، سرسپرده

باقر : گاو خپله

جعفر: ماده شتر

حمزه : خار بیابان

ذبیح : چهار پائی که گلویش را بریده باشند

عباس : ترشرو ، بد چهره ، اخمو، ترسناک ، بد خو

کاظم : لال

هاشم : دوره گرد ، ولگرد

یحیی : مردنی ، لاغر ، بیچاره

آسیه : اندوهگین

ام کلثوم : مادر بچه چاق

بتول : زنی که گرایش به سمت مرد ندارد

حوا : زن زشت رو

خدیجه : جنین سقط شده شتر

سمیه : انداره زهری که در چیز زراگین باشد.

سکینه : گدا ، شکست خورده

رقیه : جادو ، نیرنگ

صغرا : پست و کوچک

عذرا : سوراخ نشده

فاطمه : بچه شتر ماده

مسلمه : کلفت ، پرده

هاجر : پرت و پلا گو

نامهایی که نشان بردگی دارند

عبدالله ، عبدالرحیم ، عبدالرحمن ، عبدالوهاب ، عبدالمجیدو.....

نامهایی که نمایانگر نوکری ، پستی ، سرسپردگی و خواری هستند

غلام ، غلامرضا ، غلامعلی ، غلامپور ، غلامحسین ، غلام رسول (بیش از نود درصد نام و نام خانوادگی سران پاسدار و مزدوران پاسدار و بسیجی چنین نام هائی دارند. آنهایی که چنین نام هائی ندارند برای خوش رقصی نام مستعارشان حکایت از سر سپردگی به تاراج گران فرهنگ و کشتندگان اجدادشان دارد.

در این رده میتوان به خادم نظیر : خادمی ، خادمی نسب ، خادم الحسینی و... که باز نشان سرسپردگی و نوکری دارد اشاره داشت.

نام های زشت دیگر در این رده : بنده علی ، بندگی پور ، بندگی زاده ، قربان محمد ، قربانعلی ، قربانی پور ، چاکرمحمد ، چاکر مهدی ، نوکر علی ، نوکر محمد ، حاجی زاده ، حا جیان ، حاجب العلی ، دربانی ، قوچعلی ، گرگ محمد ، شیر علی ، ید الله ، سیف الله ، اسدالله ، آل هاشم، آل علی ، بنی صدر ، بنی ابراهیم ، بنی عباس، ابوالفضل، ابوالحسن ، عرب زاده ، عراقچی ، عربشاهی ، مصری ، نجفی ، نجفی پور، محقری ، مظلومیان ، و....

نامهای خنده دار

جعفر قلی ، عباس قلی ، گدا علی ، منتظر بیدار ، سقط چی ، تقصیری ، اثنی عشری ، سبزه علی و ... که تمامی نشان کج اندیشی ، بیخردی و نادانی است.

بنیاد پژوهش های علمی - فرهنگی دکتر مسعود انصاری و پاسداران فرهنگ ایران با دسترسی به هزاران نام زیبا و شکوه آفرین ایرانی مجموعه کاملی از نامهای مردان و زنان ایرانی را با معنای آن بزودی در اختیار ایرانیان پاک نهاد میگذارد.

با سپاس از هموندان پیکارجوی بیباک که یاری ارزنده آنها بزرگترین دلگرمی ما برای پالایش فرهنگ گهر بارمان از آلودگی فرهنگ زمخت و بیابانی اعراب و اسلام است .

کمک های مالی خود را بهر میزان با زل به شماره تلفن 747-232-0451 واریز کنید، فرم پی دی اف این مجموعه در 470 رویه برایتان فرستاده میشود.

آخوندی، جمال الدین ، صلواتی، آصف الحسینی، آل محمد، قامیشلوئی ، ابو مهدی، ابو حمزه ، القاصی ،
الله کرم، اوستاج ، یامچی ، طرقرودی ، براجعی ، بربری، برجعلی زاده ، بساطچی ، کم نور ، بیچاره ،
حقیر نژاد، زهرا بند ، قربانعلی زاده ، پور گنگی ، تازیکه ، ترحمی ، تریان ، تریچی ، اسلامی متمدن ،
جان ستان ، جعفر مندانی ، جگر وند، ناگوار، نقد خرید ، نواصر زاده ، نیستی زاده ، جامه دان ، ولیونی
، آزوندا، یامینی ، یسلیانی ، حمنی ، حلوا دوست ، حلب پور ، کنف زاده ، خاشکدان ، بشری سادات ،
خاموش زاده ، قنیری ، قلمانی ، قدر خور ، و سدها نام من در آوردی دیگر